

زنده یاد کیانوری، در سال هائی که از زندان جمهوری اسلامی بیرون آمده بود، علاوه بر نوشته تحلیلی بسیار ارزنده ای که با نام "سخنی با همه توده ای ها" در سال 1373 و در شماره 24 و 25 راه توده منتشر شد، گهگاه و با بهره گیری از فرصت هائی که بدست می آورد یادداشت ها و مقالات کوتاهی نیز نوشته و از راه های مختلف به راه توده می رساند. این مقالات با توجه به رعایت موقعیتی که وی در آن قرار داشت، بدون نام وی در راه توده انتشار یافتند. از جمله مقاله سنت و مدرنیته، که متأسفانه بخش اول آن در شماره گذشته راه توده اشتباه و بجای یک مقاله وارده منتشر شده بود. برای رفع ابهام، این مقاله یکجا و به همراه یکی از یادداشت های زنده یاد کیانوری درباره تنگناهایی که برای ارسال نوشته ها و مقالات کوتاه خود برای انتشار در راه توده داشته، یکبار دیگر و با اندک ویرایشی در افعال منتشر می شود. مقاله تحلیلی همکار گرامی ما "رحمان کاظمی" نیز در شماره آینده راه توده انتشار خواهد یافت.

از سلسله یادداشت ها و مقالات زنده یاد کیانوری
در سال های بیرون آمدن از زندان جمهوری اسلامی

انقلاب ایران

نه ارتجاعی بود و نه علیه مدرنیسم

نورالدین کیانوری

آن بخش از حاکمیت که با چهره نیمه نظامی- نیمه روحانی اکنون قدرت را قبضه کرده و راست تر و ارتجاعی ترین سیاست های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را با مارک "انقلاب در انقلاب" به میدان آورده، در اصل گورکن انقلاب 57 است. مردم خشت نفرت را بر خشت نفرت می گذارند و حاکمیت آگاه از عمق بحرانی که سرپای جامعه را فرا گرفته، نام آنچه را علیه توده مردم، کارگران و زحمتکشان کشور می کند "انقلاب" نهاده و رهبر جمهوری اسلامی از رویش نیروی جدید انقلابی سخن می گوید و زنده شدن آرمان های انقلاب 57! اگر گفته های اخیر او که هفته گذشته به بهانه سخنی با دانشجویان و دانشگاهیان بیان شد معیار انقلابی باشد، بنابراین سرکوب کارگران، ویران روستاها، سرکوب آزادی، بازگشت و سلطه خرافات بر جامعه و ستیز با ماهیت واقعی انقلاب 57 باید عین انقلاب باشد!!

اما واقعیت خلاف عملکرد رهبر و دولت برگزیده اوست و جامعه ایران علیرغم همه بغرنجی ها، برخلاف مسیری که حاکمیت می خواهد برای آن تعیین کند به حرکت خود ادامه میدهد، زیرا انقلاب بهمن 57 در ایران سر آغاز فصلی تازه در تاریخ کشور ما بود. این انقلاب توانست برای نخستین بار و در وسیعترین سطح، میلیونها زن و مرد و پیر و جوان را به عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی وارد کند. بر اثر این انقلاب، بویژه به برکت خصلت توده ای آن و از خلال مبارزات، تضادها و تناقضها، سرانجام شرایط مساعد برای گذار جامعه ما به دورانی نوین پدید آمد، که علیرغم همه مقاومتی که ارتجاع اقتصادی و مذهبی در برابر آن می کنند، به مسیر تکاملی خود ادامه میدهد.

در سالهای اخیر، شبه نظریه هایی در ارتباط با این روند تکاملی و بویژه در توضیح مقاومتی که در برابر آن می شود، مطرح شده که پیروزی انقلاب بهمن 57 را در چارچوب به اصطلاح "تقابل تاریخی" سنت و مدرنیته جای داده و این انقلاب را به عنوان "واکنش سنت

در برابر مدرنیته" و یا بعضاً "انتقام" سنت از مدرنیته تعبیر می نماید. بر اساس این شبه نظریه‌ها گویا سرعت نوسازی و مدرنیسم یا به گفته برخی دیگر "غربی شدن" جامعه ایران در دوران دیکتاتوری شاه چنان شتاب گرفت که اقشار و لایه‌های سنتی یا "توده های مسلمان" جامعه توان انطباق یا "تحمل" آن را نیافتند و در نتیجه به واکنش در برابر آن پرداختند و به انقلاب روی آوردند.

دو جریان عمده در ترویج این شبه نظریه ها منافع جدی دارند. سلطنت طلبان که بر این اساس خود را نماینده نوسازی و مدرنیسم ایران معرفی می‌کنند که گویا با انقلاب و خلع آن ها از قدرت اکنون جامعه در پسرفت و قهقرا غوطه‌ور شده است. در طرف دیگر نیروهای ارتجاعی مذهبی که خود را نماینده سنت معرفی کرده و در این شبه نظریات منبعی برای مشروعیت خود جستجو می‌کنند و حکومت پس از انقلاب را حق خود می‌دانند. آنها نه فقط این نظریه را ترویج کرده و می‌کنند، بلکه کوشیده اند و می‌کوشند به هر بهایی آن را در عمل نیز تحقق بخشند. آنها در این کارزار بر جوانی از واقعیت تکیه می‌کنند که خود در بوجود آوردن آن سهم عمده و اساسی را داشته‌اند.

اگر برای يك دسته بورژوازی وابسته به امپریالیسم تنها نماینده مدرنیسم در ایران است، برای دسته دیگر سرمایه‌داری تجاری وابسته تنها نماینده سنت محسوب می شود. در حالیکه نه آن مدرن و نه این سنت، نه تنها هیچ "تقابلی" با هم ندارند، بلکه کاملاً بر عکس، ماهیتاً و عملاً هر دو همواره در يك جبهه، رو در روی انقلاب ایران قرار داشته‌اند و قرار دارند. آنها هستند که جنگ خیالی سنت و مدرنیسم را به سود خود و به زیان مردم ایران به راه انداخته اند و آن را به جنگ با ریش و بی‌ریش، با حجاب و کم حجاب و بد حجاب و بی‌حجاب تبدیل کرده اند. و امروز تعجب‌آور نیست، اگر همین دو جریان همصدا "مرگ انقلاب" را تبلیغ می‌کنند. برای جناح ارتجاع جمهوری اسلامی خلع از قدرت مساوی با پایان انقلاب است، چنانکه سلطنت طلبان نیز هر تکاپویی برای دفاع از ماهیت انقلاب 57 و یا دفاع از آرمان های آن را "کوبیدن آخرین میخ‌های تابوت انقلاب ایران" معرفی می‌کنند.

ما در این مقاله می‌کوشیم این شبه نظریات را تا حد امکان مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم: آیا انقلاب بهمن ضد مدرنیسم بود؟ آیا واقعا هدف انقلاب بهمن 57 بازگشت به سنت‌ها بود؟ آیا انقلاب ایران حرکتی قهقراپی بود؟ آیا مضمون هر جنبشی برای جلوگیری از پایان آن انقلاب، تلاشی بیهوده برای جلوگیری از دفن انقلاب است؟

جنبه مدرن انقلاب بهمن 57

انقلاب بهمن 57 چه به لحاظ اقشار و طبقات شرکت کننده در آن، چه به لحاظ خواسته‌ها و مطالبات مطرح شده در آن و چه از نظر روش‌های بکار گرفته شده يك انقلاب کاملاً مدرن بود.

به لحاظ طبقات شرکت‌کننده، انقلاب 57 بر وسیعترین لایه های اجتماعی متکی بود و به جز سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم تمام دیگر اقشار و طبقات اجتماعی اعم از سنتی یا مدرن با پیگیری کمتر یا بیشتر در آن شرکت نمودند. برعکس سرمایه‌داری سنتی تجاری و سرمایه‌داری مدرن وابسته از همان ابتدا ولی به اشکال متفاوت در برابر انقلاب قرار گرفتند. انقلاب ایران به لحاظ خواسته ها و مطالبات نیروهای شرکت کننده در آن نیز يك انقلاب کاملاً مدرن بود. توده های مردم شرکت کننده در انقلاب به هیچوجه نوسازی و مدرنیسم یا تجدد را بطور مطلق مردود نمی‌دانستند، بلکه آنها نوسازی وابسته و ناعادلانه را رد کردند. آنها آنگونه نوسازی را رد کردند که در خدمت طبقه معینی و گروهی اندک قرار داشت. هدف میلیون‌ها مردمی که در انقلاب شرکت نمودند به هیچ وجه رد دستاوردهای جامعه مدرن نبود، آنها خواهان آن نبودند که مثلاً به جای استفاده از الکتریستیته به سنت ها بازگردند و از

فانوس و شمع استفاده کنند، یا تلویزیون و یخچال های خود را به دور بریزند و آب آشامیدنی خود را از آب انبارها تامین کنند. مردم نه با هدف خیالی انتقام از مدرنیسم، برعکس، با هدف واقعی تقسیم مدرنیسم، استفاده عادلانه از دستاوردهای آن به انقلاب روی آوردند و شاید بتوان گفت که مهمترین تحول جامعه ما و بزرگترین دستاوردهای انقلاب ایران در همین عرصه تحقق یافت.

انقلاب بهمن 57 به لحاظ روش‌های آن نیز يك انقلاب كاملا مدرن بود. ابزارهایی نظیر تظاهرات، راه پیمایی، اعتصاب، پخش اعلامیه و شبنامه، شعارهای شبانه، سخنرانی، تکثیر نوار و... همگی از جمله ابزارهای مدرن مبارزه است که در انقلاب ایران وسیعا بکار گرفته شد. تئوری‌ها و روش‌هایی نظیر "جنگ چریکی"، "محاصره شهر از روستا"، "توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه" و غیره که عمدتا اقتباس از تجربه انقلاب‌هایی بود که در جوامع نسبتا عقب مانده و با وزن دهقانی بالا رخ داده بود، در انقلاب ایران حتی مجال خودنمایی نیز نیافتند.

سنت‌ها در انقلاب

با این حال آشکار است که در انقلاب ایران عناصری چشمگیر از گرایش به سنت، به تاریخ به چشم می‌خورد که به صورت خواست برقراری "جمهوری اسلامی" تبلور یافته بود و در يك سلسله از رفتارهای خلقی و کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ای نیز انعکاس پیدا می‌کرد. این عناصر در دوران پس از انقلاب در شرایط مبارزه پیچیده میان ارتجاع از یکسو و جبهه انقلاب از سوی دیگر تشدید و تحریف شد.

این واقعیت را چگونه باید تحلیل کرد؟ به چه دلیل خواست برقراری جامعه‌ای نوین و مدرن در زیر پرچم بازگشت به اسلام تجلی یافته بود؟ برای تحلیل این مسئله باید این نکته را در نظر گرفت که انقلاب ایران نخستین انقلابی نیست که زیر پرچم شعارهای مذهبی یا بازگشت به سنت‌های کهن تاریخی صورت می‌گیرد و نه تنها نخستین انقلاب نیست بلکه مارکس این پدیده را ویژه همه انقلاب‌های تاریخ بشری می‌داند. فراموش نکنیم که در انقلاب کبیر فرانسه - که هیچکس جنبه مدرن و تاریخی آن را انکار نمی‌کند - روبسپیر و دانتون لباس‌های دوران روم را به تن می‌کردند و با الفاظ و زبان آن دوران سخن می‌گفتند. مارکس در کتاب "هجدهم برومر لویی بناپارت" با اشاره به این نکته چنین می‌نویسد:

«سنت تمام نسل‌های پیشین با تمام وزن خود بر روی دوش زندگان سنگینی مینماید و حتی آن زمان که بنظر می‌رسد این زندگان مشغول تغییر خود و اشیا هستند، در پی بنای چیزی کاملاً نوین هستند، دقیقاً در همین دوران‌های بحران انقلابی است که آنها با ترس به سراغ ارواح گذشته می‌روند، نام آنها، شعارهای آنها، لباس‌های آنها را به عاریت می‌گیرند تا بتوانند در صحنه نوین تاریخ با این لباس‌های مبدل محترمانه، با این زبان عاریتی ظاهر شوند.» (چاپ فرانسه صفحه 16 و 17 تاکید از ما است)

مارکس توضیح می‌دهد که چگونه انقلاب‌های 1789 تا 1814 پی در پی در زیر لوای "جمهوری روم" و سپس "امپراطوری روم" ظاهر می‌شود، چگونه انقلاب 1848 گاه پرچم انقلاب 1789 را برپا می‌دارد و گاه به سنت انقلابی 1793 تا 1795 باز می‌گردد. حتی خود اندیشه "جمهوری" در انقلاب فرانسه همانطور که مارکس اشاره می‌کند به سنت جمهوری روم بازمی‌گشت چنانکه بعداً سلطنت، با امپراطوری روم توجیه می‌شد.

اما چرا مردم "دقیقاً در همین دوران‌های بحران انقلابی" در همان زمان که در فکر بنای زندگی نوینی هستند برعکس به سراغ سنت‌های تاریخی و یادگارهای مذهبی خود می‌روند؟ چه چیز را در آنها جستجو می‌کنند؟

مارکس می‌نویسد: «جمهوری بورژوازی هر قدر هم که فاقد افتخار باشد برای زایش آن کمتر قهرمانی، فداکاری، ترور، جنگ داخلی و خارجی ناگزیر نبوده است و مبارزان

برقراری این جامعه در سنت‌های کلاسیک جمهوری روم، آن آرمان‌ها و اشکال هنری، آن پندارهایی را یافتند که به آنها نیاز داشتند تا مضمون کاملاً معین بورژوازی مبارزه خود را از خود پنهان کنند، تا بتوانند شور و شوق خود را به سطح يك تراژدی بزرگ تاریخی ارتقا دهند.»

اگر انقلاب فرانسه زیر پرچم جمهوری روم ظاهر می‌شود، اگر انقلاب‌ها ریشه‌های خود را در تاریخ و سنت‌ها جستجو می‌کنند، از آنروست که امر انقلاب و برقراری جامعه‌ای نوین به قهرمانی و فداکاری نیازمند است، ولی هر انقلابی دارای يك مضمون معین طبقاتی است و نیروها و مردم شرکت‌کننده در آن به خاطر خواست‌های مشخص روزمره خود و در چارچوب این مضمون در انقلاب‌ها شرکت می‌کنند و هیچکس برای بهبود جزئی زندگی روزمره حاضر به فدا کردن اصل زندگی و از جان گذشتگی نیست، در نتیجه لازم می‌آید که آنها به عمل خود مضمونی فراتر از تحقق خواسته‌های روزمره را اعطا کنند، لازم می‌آید که آنها مضمون واقعی انقلاب خود را از خود پنهان کنند و عمل خود را به تاریخ گره بزنند تا احساس کنند در حادثه‌ای تاریخی یا بقول مارکس در يك "تراژدی بزرگ تاریخی" شرکت می‌کنند.

در عین حال هر انقلابی نیاز به رشته و تسبیحی دارد که بتواند منافع فردی و طبقاتی مختلف را به یکدیگر پیوند زند و آنها را در يك صف واحد درآورد به نحوی که محتوا و محدوده طبقاتی واقعی انقلاب برای هیچ يك از شرکت‌کنندگان در آن روشن نباشد. در اینجاست که انقلاب‌ها نیازمند طرحی به اندازه کافی مبهم از يك جامعه آرمانی هستند، جامعه‌ای که هر کسی بتواند احساس کند که منافع وی در آن تامین خواهد شد. اما توده‌های میلیونی این طرح را در کجا می‌توانند جستجو کنند؟ جز در سنت‌ها و تاریخ خود؟

بدین شکل می‌توانیم درک کنیم که چرا انقلاب ایران با آنکه مضمونی کاملاً مدرن داشت، پرچم برقراری جمهوری اسلامی را برافراشت. مردم برای تبیین طرح جامعه آرمانی به تاریخ مراجعه کردند. این تاریخ دو بخش داشت: بخش سلطنتی و بخش اسلامی. اما بخش سلطنت در يك انقلاب ضد سلطنتی قابل استفاده نبود. لذا آنها بخش اسلامی را برگزیدند، ولی درون سنت‌های اسلامی آن سنت‌هایی را جستجو نمودند که مبارزه آنها را تسهیل میکرد و به آن سمت تاریخی می‌داد. آنها این سنت‌ها را با شکل جمهوری که از نزدیک به 70 سال پیش در ایران مطرح شده بود و به لحاظ جهانی نیز برای مردم شناخته شده بود تلفیق نمودند و از درون آن جامعه آرمانی "جمهوری اسلامی" سربرآورد.

اما انتخاب "اسلامی" تنها از سر ناگزیری نبود. جنبش اسلامی به لحاظ عملی يك جنبش بسیار فعال، سازمان یافته و نیرومند بود و به لحاظ تاریخی در ذهن مردم با يك سلسله سنت‌های انقلابی پیوند خورده بود، سنت‌هایی که مسیر مبارزه را هموار می‌نمود و فلسفه شهادت و مکتب عاشورا و امثال آنها به خوبی امکان آنچه که مارکس از آن به عنوان احساس شرکت در يك "تراژدی تاریخی" یاد می‌کند را برای مبارزان این انقلاب و این جامعه نوین آرمانی فراهم می‌آورد.

ما مشابه بسیاری از نمونه‌هایی که مارکس در مورد انقلاب فرانسه مطرح می‌کند را در انقلاب ایران نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. اگر در انقلاب فرانسه پوشیدن لباس‌های دوران جمهوری روم نشان انقلابی بودن به شمار می‌رفت در ابتدای انقلاب لباس روحانیت چنین نقشی را داشت (2) تصویری که البته به سرعت زیر تاثیر واقعیت‌ها فرو ریخت. گرایش‌های مشخص‌تر دیگری نیز وجود داشت از قبیل نفی کروات که تمثیل و وجه مشخصه طبقات بالای جامعه و بیان نوعی از پوشش تلقی می‌شد که نفی جامعه سلطنتی را تسهیل نمی‌کرد. یا برعکس آن ظاهر ژولیده و پریشان و یا گرایش به حجاب که همگی جلوه‌ها و اشکال مختلفی بود که خواست تغییر اجتماعی از خلال آنها خود را نمایان می‌ساخت. حتی حجاب اجباری نیز مورد مخالفت نه فقط زنان متعلق به خانواده‌های سنتی، بلکه حتی بخشی از زنان غیر سنتی

قرار نگرفت، اما نه بخاطر آن که می‌خواستند از بقیه زنان انتقام بگیرند، بلکه از این جهت که بخش مهمی از زنان به تجربه شناخت پدران و شوهران و برادران خود احساس میکردند که بدون فراگیر شدن حجاب در همه سطوح، آزادی آنها به عنوان يك زن ایرانی تحقق نخواهد یافت.

به همین شکل است در مورد زبان. زبان فارسی عجیبی که ایت الله خمینی بدان سخن می‌گفت از سر بی‌اطلاعی از زبان فارسی نبود. برعکس نوشته‌های وی نشان می‌دهد که کاملاً بر زبان فارسی مسلط بود. حتی سخنرانی‌های به جا مانده از وی مربوط به دوران قبل از انقلاب و یا حوادث 15 خرداد به آن زبانی نیست که پس از انقلاب بدان سخن می‌گفت. می‌توان معتقد بود که وی این زبان ویژه و نامانوس را آگاهانه بکار می‌گرفت چرا که مردم در آن، ترجمان این دوران نوین، این روحیه نوین، این خواست خلقی برای برپایی جامعه‌ی نوین را درک می‌کردند. به همین شکل ابداع يك سلسله اصطلاحات تازه بود. اصطلاحاتی نظیر "مستضعفان" به جای زحمتکشان "استکبار" به جای امپریالیسم، "طاغوت" به جای رژیم دیکتاتوری و مشابهات آنها که در جریان انقلاب وسیعاً رواج یافت. این اصطلاحات هر چند که ریشه در منابع اسلامی و قرآنی داشت، اما برای بیان مضمونی کاملاً نوین بکار گرفته میشد.

دین و دولت در انقلاب ایران

در پی انقلاب ایران بر خلاف انقلاب فرانسه دولت و دین با هم درآمیخته شد. اما در فرانسه دولت از قبل با دین آمیخته بود و دین پوشش ایدئولوژیک سلطنت را به عهده داشت. به همین لحاظ انقلاب علیه سلطنت به صورت انقلاب علیه مذهب هم درآمد. در حالیکه در ایران مذهب نیروی مبارزه علیه سلطنت بود. از اینرو در انقلاب ایران مسئله جدا کردن دین از دولت که از قبل هم جدا بود اصلاً نمی‌توانست مطرح باشد. به همین دلیل روش انقلاب ایران نمی‌توانست جنبه ضد مذهبی داشته باشد، همانطور که علیرغم همه تلاش نیروهای ارتجاعی انقلاب ایران هیچگاه به انقلابی ضد کمونیستی تبدیل نشد.

انقلاب ایران دولت را دینی نکرد، اما به واسطه سیاسی شدن مذهب و تصرف قدرت دولتی توسط مذهب‌یون سیاسی، دولت نیز لاجرم دینی شد. ولی از سوی دیگر برای آنکه دولت دینی بماند لازم بود که مذهب غیر سیاسی شود. در نتیجه، سیاسی شدن مذهب و توده‌ای شدن سیاست در شرایط انقلاب ایران بطور متضاد ضرورت غیر دینی بودن دولت را آشکار ساخت. دینی شدن دولت متقابلاً به معنای دولتی شدن دین هم بود و دین بدین‌طریق ناچار شد مسئولیت پیامدهای سیاست دولت را بر عهده گیرد. از اینرو دولت دینی و دین دولتی در شرایط ناتوانی از پاسخگویی به خواسته‌های توده‌های وسیعی که به واسطه مذهب سیاسی در حیات جامعه درگیر شده بودند، بر عکس روند غیر مذهبی شدن جامعه را تشدید نمودند. به عبارتی به همان اندازه که سیاسی شدن مذهب به لحاظ جنبه مثبت آن راه‌نوسازی و مدنیسیم را گشود به همان اندازه دینی شدن دولت به لحاظ جنبه منفی خود این راه را باز کرد. (3)

باید به این واقعیت اشاره کرد که حزب توده ایران با اینکه همواره از پیامدهای آمیخته شدن دین و دولت آگاه و به همین لحاظ با آن مخالف بوده است، اما نه این مسئله را در شرایط انقلاب ایران عمده کرد، و نه جدایی آنها را در آینده موضوع شعار و پیشگویی و شعار قرار داد. حزب توده ایران همواره معتقد بود و هست که این مسئله‌ای است که باید در تجربه مردم حل و روشن شود.

انقلاب ایران و دوران

اینکه انقلاب ایران انقلابی مدرن بود و خواست جمهوری اسلامی هیچ ارتباطی با بازگشت به سنت‌ها نداشت به معنی این نیست که انقلاب ایران از تضاد و تناقض در درون خود و با دوران خود خالی بود.

انقلاب ایران مانند انقلاب‌های پیشین در جهان به تاریخ و سنت‌های خود مراجعه کرد، اما این بار در شرایطی که بخشی از بشریت برای نخستین بار اندیشیدن به انقلاب را قبل از تحقق آن آغاز کرده بود.

مارکس در همانجا که به انقلاب‌های پیشین و ریشه‌گیری سنتی آنها اشاره می‌کند بر این نکته نیز تکیه می‌کند که انقلاب‌های آتی در اروپا دیگر به گذشته باز نخواهند گشت. به گفته وی «انقلاب‌های پیشین به خاطره پردازی مه‌آلود تاریخی نیاز داشتند تا مضمون خود را از خود پنهان کنند، انقلاب قرن نوزدهم باید دفن مردگان را به مردگان بسپارد تا هدف خود را به اجرا در آورد.»

چرا انقلاب‌های آتی در اروپا دیگر به سنت‌ها و گذشته باز نخواهند گشت؟ زیرا که بنظر وی از یکسو ما ابزارهای تئوریک لازم برای تحلیل تحول اجتماعی را از این پس در اختیار داریم و از سوی دیگر اهداف پرولتاریا همان اهداف بشری است و لذا نیاز ندارد که به اهداف خاص خود لباس اهداف عمومی و کل جامعه را بپوشاند.

اما انقلاب ایران یک انقلاب پرولتری نبود. تضاد انقلاب ایران نیز در آن نبود که پروژه و طرح جمهوری اسلامی قابل تحقق نبود. این طرح قابل تحقق بود و تحقق یافت. تضاد در فضای تاریخی و جهانی بود که این پروژه در آن مطرح می‌شد، فضایی که آن چه عملاً و در ماهیت می‌توانست تحت نام "جمهوری اسلامی" تحقق پیدا کند را کاملاً مشروط و آن را به دو امکان محدود می‌کرد. انقلاب ایران در جامعه‌ای و در جهانی بوقوع پیوست که دو نیروی سوسیالیستی و سرمایه‌داری نه تنها در آن از قبل حاضر بودند، بلکه در نبردی سخت بر علیه یکدیگر قرار داشتند. در این شرایط زمینه عینی مساعدی وجود داشت تا انقلابی با محتوای اسلامی از سوی بخشی از شرکت‌کنندگان در نبرد ضد سرمایه‌داری به درستی درک نشود و به نوعی بازگشت به ماقبل سرمایه‌داری تعبیر شود. امپریالیسم نیز با آگاهی از این واقعیت می‌کوشید تا انقلابی که بر علیه آن روی داده بود را انقلابی علیه مدرنیسم، علیه بشریت، علیه تاریخ معرفی کند و روی این نکته حساب می‌کرد که خواهد توانست بخشی از جریان روشنفکری و چپ ایران و جهان را با خود همراه کند و بعداً از هرگونه محتوای واقعی انقلابی خالی کند. کینه و صف ناپذیری که آنها نسبت به حزب توده ایران پیدا کردند از جمله از آن رو بود که با حمایت خود از انقلاب ایران این نقشه را نقش بر آب ساخته بود. بعدها نیز در جریان سرکوب و غیر قانونی شدن حزب توده ایران از جمله نکاتی که مدام بر آن تاکید می‌شد آن بود که ادعای حزب در حمایت از انقلاب ایران از روز اول دروغ بوده است و اصلاً یک حزب چپ و لائیک نمی‌تواند مدافع انقلاب ایران باشد. اتهامات کودتا و براندازی نیز در جهت تحکیم همین تتر عمل می‌کردند، تتری که امپریالیسم و ارتجاع برای پیشبرد نقشه‌های بعدی خود علیه انقلاب ایران به شدت به آن نیاز داشتند.

اما حزب توده ایران این نکته را به درستی دریافته بود که در انقلاب ایران مسئله بازگشت به گذشته تحت هیچ شرایط مطرح نیست و نمی‌تواند مطرح باشد. این انقلاب هر پرچمی که در برابر خود قرار داده باشد هدف آن برقراری یک جامعه نوین است و نه بازگشت به گذشته و هر نامی که بر نظام برآمده از آن گذاشته شود، ولو ده بار و صد بار بر جنبه اسلامی آن تاکید شود، در شرایط تاریخی و جهانی که در آن زاده شده است دو راه بیشتر پیش رو ندارد: یا اینکه به این یا آن شکل نظام سرمایه‌داری را حفظ کند و توسعه دهد و یا اینکه یک سمتگیری سوسیالیستی را در پیش گیرد. انتخاب این یا آن نام فقط می‌تواند مبارزه برای این یا آن راه را سهل‌تر یا دشوارتر نماید.

بدین رو در انقلاب ایران زمینه هم برای اینکه این انقلاب از سوی بخشی از هواداران سوسیالیسم درک نشود و هم اینکه بر علیه این نیروها جهت بگیرد وجود داشت. هر دو مسئله تحقق یافت. ارتجاع برای رسیدن به این اهداف تکیه بر سنت و تلاش در جهت سمت دهی آن به نفع خود و تبدیل آن به یک منبع مشروعیت را به صورت یک استراتژی آگاهانه به اجرا گذاشت. بدین طریق بود که تبدیل جمهوری روم به **امپراطوری روم** در انقلاب فرانسه به شکل استراتژی تبدیل جمهوری اسلامی به **حکومت اسلامی** در انقلاب ایران درآمد. نیروهای ارتجاعی به سرعت دریافته‌اند که از یکسو نمی‌توانند به مقابله آشکار و رودررو با انقلاب برخیزند و از سوی دیگر در آموزش‌های اسلامی سنتی می‌توان فضای مناسبی را یافت که یک استراتژی ضد انقلابی حفظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته به پیش برده شود.

آنچه که تحت عنوان جمهوری اسلامی بعداً تحقق یافت حاصل نبردی در پاره ای موارد بسیار خونین و برآیند کشاکش چندین نیرو بود. یکم نیروی مردمی که در انقلاب شرکت کرده بودند و خواست‌های خود را از آن انتظار داشتند. دوم نیروهای مترقی مذهبی که در سمت تحقق خواست‌های مردم با آگاهی و پیگیری کمتر یا بیشتر عمل می‌کردند، سوم نیروهای مترقی چپ که می‌کوشیدند انقلاب ایران در سمتی سوسیالیستی به سود اکثریت زحمتکش جامعه جهت گیرد، چهارم ماجراجویانی که انقلاب را نردبانی برای تصرف قدرت به حساب می‌آوردند، پنجم جریان ضد انقلاب که از خارج به توطئه‌پردازی و نقشه‌سازی علیه انقلاب مشغول بود، ششم جریان ارتجاع که از همان ابتدای انقلاب استراتژی "حکومت اسلامی" را به پیش می‌برد و بالاخره فضای جهانی که مجموعه این نیروها در درون آن عمل می‌کردند. نتیجه آن چیزی شد که هیچکدام از آنها احتمالاً نه انتظار آن را داشتند و نه پیش بینی آن را می‌کردند. در این وضعیت هر آنچه که ارتجاع کرد به پای انقلاب گذاشته شد و هر آنچه که انقلاب برای مردم کرد، ارتجاع آن را به حساب خود نوشت.

پایان سخن

انقلاب ایران کوشید نوسازی و مدرنیسم را در جامعه ایران تقسیم کند. در این تقسیم آنها که قبلاً بیشتر به دست آورده بودند، بخشی از سهم خود را از دست دادند، ولی اکثریت عظیمی که در بند سنت‌ها و محدودیت‌ها گرفتار آمده بودند، گام‌های عظیمی را به پیش برداشتند. این تقسیم در شرایط یک نبرد و مبارزه حاد طبقاتی و اجتماعی صورت گرفت که در آن نیروهای ارتجاعی با تکیه بر شعارهای مذهبی انقلاب پرچم بازگشت به سنت‌های ارتجاعی را به عنوان یک استراتژی مهار انقلاب برافراشتند و توانستند در پاره ای موارد و در برخی عرصه‌ها عقب‌گردهایی نیز به جامعه برآمده از انقلاب تحمیل کنند. هر چند که این عقب‌گردها علیرغم همه تلاش نیروهای ارتجاعی هرگز به ماهیت انقلاب تبدیل نشد، اما آنها از این طریق و به دلایل معین تاریخی توانستند به تدریج بر اهرم‌های حکومت چنگ ببندند، آن را در جهت تحکیم قدرت و ثروت خود بکار اندازند و آرمانهای انقلاب را تحریف کنند. در برابر این قدرت، این ثروت و این انحراف سرانجام در کشور ما یک جنبش جدید قد بر خواهد افراشت که هم ادامه انقلاب بهمن خواهد بود و هم دستاورد انقلاب بهمن. همه آن نیروی مثبتی که در انقلاب ایران انباشته شد در این جنبش تبلور خواهد یافت و همه پیامدهای گرانمایی که انقلاب ایران به دنبال داشت به تکیه‌گاه این جنبش تبدیل خواهد شد.

ارتجاع هیچ حقی ندارد بنام انقلاب ایران سخن بگوید، اگر انقلابیون با صدای بلند به نام خود و به نام انقلاب سخن بگویند.

(1) توضیح این نکته لازم است که برخی پژوهشگران جدی و دلسوز انقلاب ایران نظریه‌هایی را در تبیین انقلاب ارائه داده‌اند که ممکن است در نگاه نخست با شبه نظریه عوامانه و

ارتجاعی فوق شباهت‌هایی داشته باشد. از جمله آن می‌توان به نویسندگانی اشاره کرد که مسئله نوسازی امرانه و از بالا و تضاد آن با انسداد سیاسی موجود را مطرح می‌کنند. در این نظریات بر جنبه دیکتاتوری و غیر توده‌ای نوسازی شاهانه بدرستی تاکید میشود. ضمن اینکه، این نوسازی عرصه سیاسی را در بر نمی‌گیرد و لذا انسداد سیاسی فضا را برای انفجار اجتماعی آماده می‌سازد. البته بنظر می‌رسد در این نظریات بر جنبه ناعادلانه نوسازی امرانه و ماهیت طبقاتی آن به اندازه کافی تکیه نمی‌شود. انسداد سیاسی بدان لحاظ بوجود نیامد که شاه دوست داشت انسداد ایجاد کند، چنین نیز نبود که بدلیل عقب ماندگی جامعه لازم بود با دیکتاتوری و بطور امرانه این نوسازی را تحقق بخشید. بر عکس شاه به انسداد سیاسی نیاز داشت تا در شرایط نبود آزادی‌ها مردم ماهیت طبقاتی، وابسته و ناعادلانه این نوسازی را درک نکنند و نتوانند در جهت تغییر آن با سرعت بیشتری متحد شوند. نوسازی امرانه شاه چون در خدمت طبقه معینی قرار داشت، لذا ناگزیر دیگر اقشار و طبقات اجتماعی را بر علیه آن متحد می‌کرد. البته شاه سرمایه‌داری وابسته را نماینده و نماد کل جامعه ایران می‌دانست و از این نظر شاید خودش با خودش در تضاد نبود ولی با مردم در تضاد بود. در همین رابطه امروز نیز در کشور خود شاهد هستیم که مسئله توسعه سیاسی جدا از سم‌تگیری توسعه اقتصادی و ماهیت طبقاتی آن نیست. به همان اندازه که توسعه اقتصادی در سمت اقتصادی ملی، مستقل، در خدمت مردم نیازمند توسعه سیاسی است، به همان اندازه بر عکس حاکمیت اقتصاد تجاری وابسته، ضد ملی و در خدمت اقلیتی محدود مستلزم جلوگیری از توسعه سیاسی است.

(برای اطلاع اجمالی از نظریه‌های مختلف در مورد انقلاب ایران نگاه کنید به: حمیرا مشیرزاده "دیدگاه‌های مختلف در تبیین انقلاب اسلامی ایران" در مجموعه "حدیث انقلاب، جستارهای در انقلاب اسلامی ایران"، دفتر مطالعات انقلاب اسلامی، تهران، 1377. همچنین نگاه کنید به مقاله مصطفی ملکوتیان: "نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی" در همان مجموعه.)

(2) در این مورد مثلاً نگاه کنید به خاطرات عماد الدین باقی در مورد دوران انقلاب در کتاب "فراستان و فرودستان"

(3) بر اساس يك پژوهش که توسط عباس عبدی و محسن گودرزی صورت گرفته است در حالی که پرداخت فطریه همچنان بالنسبه در میان مردم رایج است و نشان می‌دهد که جامعه ضد مذهبی نشده است، اما اموری نظیر رفتن به مساجد، مجالس روضه خوانی، زیارت اماکن مذهبی، شرکت در نماز جماعات مساجد، رفتن به دعای کمیل با کاهش شدید مواجه هستند به نحوی که در حال خروج از حوزه فرهنگ عمومی هستند و این کاهش ضمناً با سواد و درآمد در رابطه مستقیم قرار دارد به نحوی که "برخی از متغیرهای مذهبی، نیز احتمالاً گرایش به خروج از حوزه فرهنگ عمومی را دارند و در صورت ثابت ماندن عوامل دیگر با افول این ابعاد حیات مذهبی در جامعه مواجه خواهیم شد." (نگاه کنید به: تحولات فرهنگی در ایران، انتشارات روش، تهران، 1378) البته در نتیجه گیری از این داده‌ها نباید شتاب کرد چرا که داده‌های دیگری هم وجود دارد که رسوخ ایدئولوژی حاکم را نشان می‌دهد. با اینحال تردید نیست که این گرایش بطور جدی آینده جامعه ایران را تحت تاثیر عمیقی قرار خواهد داد. در این شرایط پیداست آن دسته از نیروهای صدیق مذهبی که امروز در ایران از ضرورت جدایی دین و دولت سخن می‌گویند بسیار بیشتر از کسانی که مدام بر طبل دولت دینی می‌کوبند، نگران سرنوشت مذهب در جامعه ایران هستند.